



نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 1

سخن ناشر

باسمه تعالی

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می‌شود، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جام عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد.

در این خصوص، دستیابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاه حساس و ویژه آن‌ها در حیات انسانی، ضروری احساس می‌شود.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان، در راستای اهداف الهی خود، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمان دانشمند محقق حضرت استاد حسین انصاریان، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظم له، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگان معارف سراسر نور ائمه اطهار: را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 2

ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل‌الله: و سیراب گشتن از این چشم پرفیض باز نموده است.

امید که با عنایات خاص اهل بیت عصمت و طهارت: بیش از پیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدس سیراب گردیم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين حبيب الهنا و طيب نفوسنا ابي القاسم محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 3

دعاهای صحیفه، چراغ هدایت بعد از حادثه کربلا

بعد از حادثه کربلا که وجود مبارك حضرت زین العابدین (ع) عهده دار هدایت مردم شدند، و در همان تنگنا، مضيقه و مشکلاتی که بنی امیه برای هدایت مردم ایجاد کرده بودند، قرار گرفتند، آن امام چراغ هدایت را با پنجاه و چهار دعا روشن کردند.

آن حضرت هر دعایی را در هر مناسبتی که انشا می فرمود و می خواند، وجود مبارك حضرت باقر (ع) هم با قلم پاك الهی و ملكوتی و خالصانه اش آن را می نوشت. البته، این دعاها، يك بار دیگر هم به خط مبارك حضرت صادق (ع) نوشته شد. ما در سیره ائمه طاهرين:

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 4

نداریم که آنها خانواده خود، نسل خود و مردم را به خواندن دعایی، مانند: دعاهای صحیفه سجادیّه سفارش کرده باشند.

با هدی که حضرت زین العابدین (ع) از خواندن این دعاها داشت که مردم از شركها، ضلالت و زشتیها دربیایند و به منطق نور، معرفت، اخلاق و عمل، هدایت شوند، باید گفت این پنجاه و چهار دعا باید به وسیله اساتید متخصص تعلیم داده شود تا حقایق این دعاها متناسب ساخت ساختمان انسانیت به کار گرفته شود.

اولین باری که در هشتاد سال قبل یکی از علمای بزرگ شیعه صحیفه سجادیّه را برای يك مرجع تقلید اهل تسنن در کشور مصر فرستاد و

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 5

او این پنجاه و چهار دعا را مطالعه کرد، آن مرجع تقلید در نامه‌ای برای آن عالم شیعی نوشت که هزار و چهارصد سال است که ما به خاطر بی‌خبری از این کتاب، دچار خسارت بزرگی شده‌ایم.

من باید به این مرجع سنی بگویم، نه تنها شما بی‌خبر از این نبأ عظیم بوده و خسارت دیده‌اید، بلکه جامع شیعه هم مانند شما در خسارت، زیان و ضرر بوده است.

نگاهی کوتاه به زندگانی امام زین العابدین (ع)

ایشان در پنجاه و هفت سالی که در دنیا بودند، برای یک روز به قول ما ایرانی‌ها آب خوش از

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 6

گلویش پایین نرفت؛ یعنی در حیات حضرت (ع)، یک روز آرام هم وجود نداشت. من مانند ایشان کسی را نشناختم که در معرض انواع سختی‌ها، بلاها و فشارها باشد. اولاً سال ولادت حضرت (ع)، دو سال مانده به پایان حکومت امیرمؤمنان (ع) است، همان دو سالی که برای خانواده امیرمؤمنان (ع) سخت‌ترین سال‌های دور عمر امیرمؤمنان (ع) بود. امت اسلام به فرمود خود امیرمؤمنان (ع)، به جاهلیت قبل از بعثت برگردانده شده بودند. امام باقر (ع) می‌فرماید: در کلّ مملکت، چهل نفر هم تحمّل علی (ع) را نداشت؛ یعنی بی‌دینی، فساد، گناه و نفاق، بر سراسر مملکت حاکم بود و دو سال آخر عمر امیرمؤمنان (ع)، به دو

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 7

جنگ بسیار تلخ و با عاقبت تلخ، صفین و نهروان گذشت که در این جنگ‌ها فقط و فقط کسانی علیه امیرمؤمنان (ع) شرکت داشتند که ادعای مسلمانی می‌کردند و در جنگ دوم، نهروان، کشتن امیرمؤمنان (ع) را واجب شرعی اعلام کرده بودند، و از این عجیب‌تر، این که می‌گفتند منشأ تمام فتنه‌ها، علی (ع) و معاویه هستند. امیرمؤمنان (ع) در این باره می‌فرماید: ببینید روزگار با من چه کرد که دیگر مرا هم‌وزن با معاویه می‌کنند.

در این دو سال، در چنین طوفانی کام زن و مرد این خانواده از روز اول ولادت این فرزند تا شهادت امیرمؤمنان (ع)، در اوج تلخی بود. بعد در این بین هم مصیبت ظاهر دیگری به

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 8

خانواده اضافه شد، و آن این بود که خانواده اهل بیت طهارت: برای حضرت سیدالشهداء (ع)، دختر یحیی ابن طویل را که دختر کم‌نونه‌ای در ایمان، کرامت و بزرگواری بود و بعداً پدرش هم در زمان حجاج بن یوسف به جرم محبت امیرمؤمنان (ع) کشته شد، دختر چنین مرد الهی را برای حضرت (ع) انتخاب کردند. اسم این دختر سلافه بود. این دختر آن قدر عظمت دینی و اخلاقی داشت که یک روز که امیرمؤمنان (ع) به منزل حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) آمده بود، به فرزند بزرگوارشان فرمود، پسرم! علاقه دارم اسم همسرت را عوض کنم؛ چون اهل بیت: روی نام هم حساس بودند. امام حسین (ع) عرض کرد: یا

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 9

امیرمؤمنان! من مأمور شما هستم و اطاعت از شما هم بر من واجب است. خودتان نامی را انتخاب کنید. آن حضرت (ع) فرمود: از امروز به بعد، نام همسرت را مریم بگذار، و همین که این خانم به وجود مبارک زین العابدین (ع) حامله شد، از داشتن چنین فرزندی می‌شود فهمید که این مادر در چه مقامی به سر می‌برده که فرزندش در عالم زین العابدین (ع) شده است. ولی مصیبت این بود که به محض این که حضرت سجاد (ع) از مادر متولد شد، مادرش بر اثر شدت درد زایمان و از نبود امکانات از دنیا رفت.

بعد از شهادت امیرمؤمنان (ع)، دوران بسیار تاریک خفقانی، ظلم، ستم، کشتار، تبعید، و

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 10

شکنجه بنی‌امیه شروع شد. معاویه بر تمام مملکت حاکم شده بود و در این دوران، حضرت زین العابدین (ع) ده سال عمر خود را گذراند.

بعد شهادت حضرت مجتبی (ع)، ده سال ایام امامت ابی‌عبدالله (ع) شروع شد که ظلم بنی‌امیه در آن ده سال فوق‌العاده اوج گرفت، و بالاترین ظلم این بود که معاویه با زمینه‌سازی، داشت یزید را بر گردن امت سوار می‌کرد و با چنین کاری،

دیگر حکومت به دست طایفه‌ای سگ‌باز، شراب‌خوار، منکر قرآن و منکر دین می‌افتد. معلوم است که این طایفه فرمانداری که انتخاب می‌کنند؛ استانداری که انتخاب می‌کنند؛ عواملی که انتخاب می‌کنند، چه نوع مردمی

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 11

هستند تا حادث بسیار بسیار شکنند کربلا پیش می‌آید و وجود مبارک زین العابدین (ع) در گردون این حادثه می‌افتد.

در حادثه کربلا، پروردگار عالم هم با گرفتن سلامتی، و در نتیجه با بیمار شدن یکروزه حضرت (ع)، فقط به ایشان اجازه شهادت را در روز عاشورا نمی‌دهد و بعد هم که ایشان به اسارت در می‌آیند. این قابل لمس نیست که علم، دین، ایمان، فضیلت، کرامت و هم ارزش‌ها را ارادل و اوباش به اسارت گرفتند. شما به حساب آورید که رفتار این ارادل با زین العابدین (ع) تا شام چه بوده و چه فشاری بر آن حضرت (ع) وارد می‌کردند. ارادل جاهل تا جایی که خود حضرت (ع) می‌فرماید، ما را

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 12

عین غلامان سیاه حبشی به اسارت گرفته بودند؛ آن‌ها ما را می‌زدند؛ به ما توهین می‌کردند؛ به ما توجه نمی‌کردند که ما در چه مشکلات بسیار سختی داریم به سر می‌بریم، به خصوص این که لحظه به لحظه چشمم به عمه‌ها و دخترها می‌افتاد و درک می‌کردم که آن‌ها چه بلاهایی می‌کشند.

تا این که اسرا از شام برگشتند. از این برگشتن تا شهادت حضرت (ع)، حدود سی سال طول کشید. در این سی سال بود که ایشان هر منظره‌ای را می‌دید، به یاد خاطر تلخ کربلا می‌افتاد؛ کشاورزی می‌خواست به زراعتش آب بدهد، امام می‌نشست و زار زار گریه می‌کرد؛ همین که بچه شیرخواری را در بغل خواهر و یا

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 13

مادری می‌دید، زار زار گریه می‌کرد؛ جوانی را می‌دید، زار زار گریه می‌کرد. به علاوه این که هر روز در خانه‌اش، بر روی ایتم کربلا باز بود و آن‌ها تنها زین العابدین (ع) را تکیه‌گاه خودشان می‌دانستند.

در روایات ما دارد که حداقل هر چند روز يك بار فرزند قمر بنی‌هاشم (ع) به کنار زین العابدین (ع) می‌آمد. خود دیدن این بچه، حضرت (ع) را ناراحت می‌کرد.

حیات و مرگ در صحیفه

این مقدمه را برای این گفتم که به نظر می‌رسد که چنین انسانی، تحت این همه فشار و سختی، خیلی نرم به پروردگار عالم بگوید،

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 14

خدایا! حیات و مرگ که به دست توست، قلم مصلحت خودت را عوض کن و مرگ مرا برسان. او باید این را بگوید؛ اما نگاه امام به حیات و مرگ در صحیفه سجادیّه این است: برای چه بماتم و برای چه بمیرم.

این خیلی مهم است که همان‌طور که باید حیات آدمی هدفدار باشد، باید مرگش هم هدفدار باشد. او همان‌طور که باید به حیات عشق بورزد، باید به مرگ هم عین حیات عشق بورزد.

از پنجاه و چهار دعا همراه با گریه و با ندبه، این تنها يك تعليم زین العابدین (ع) است. حضرت (ع) با تضرّع، به پروردگار عالم

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 15

می‌گوید و در واقع، دارد به ما یاد می‌دهد، چگونه زیستن را و چگونه مردن را.

حالا در کنار این خواست انسانی، آن مقدمه در ذهنتان بیاید که برای یکبار و در يك روز هم آب خوش از گلوی حضرت (ع) پایین نرفته است. خواسته حضرت (ع) در این دعا چنین است: **(وَ عَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمُرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ)**. خدایا! تا من را بند خودت می‌بینی که در فضای اطاعت از تو هستم، مرگ من را نرسان و بگذار که من بماتم. اگر من بند تو و مطیع تو هستم، پس برای چه دعا کنم که بمیرم؟ پس خدایا! چرا تو مرا به دنیا آورده‌ای؟ آیا برای این که من انسان، ظرف معرفت، هدایت و عبادت بشوم، مگر این مشت خاک را

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 16

تبدیل به من انسان نکردی؟ حالا که این عنایت را به من کردی و من اکنون هم اهل معرفتم، و هم اهل عبادتم و هم اهل هدایت، پس چرا بمیرم؟ هر لحظه‌ای که من بر این حال بماتم، به بالاترین تجارت دست زده‌ام. من هر چه بیش‌تر بماتم،

آخرت آبادتر و گسترده‌تری را می‌سازم. با این معماری، و با این بنّایی، و با این تجارت، چرا دستم از دنیا کوتاه باشد؟ من عمر می‌خواهم؛ من ماندن می‌خواهم؛ من مرگ نمی‌خواهم.

آن وقت انسان این جا این معنا را می‌فهمد که چقدر معرفت، هدایت و عبادت ارزش دارد که در کنار این سه حقیقت، اگر تمام تلخی‌های این عالم را به کام آدم بریزند، برای او قابل

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 17

تحمّل بوده و هیچ مشکلی برایش نیست. این قسمت از دعای حضرت، درخواست عمر طولانی است.

در روایت نبوی است که رسول خدا 6 سعادت را چنین معنا کرده‌اند: (أَنَّ السَّعَادَةَ، كُلَّ السَّعَادَةِ طُولُ الْعُمُرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ). «1» این سخن رسول الله 6 روشن می‌کند که آرزوی داشتن طول عمر، آرزوی درستی است، اما اگر انسان می‌خواهد چنین آرزوی کند که مثلاً صد سال و یا صد و بیست سال بماند، باید چنین آرزو کند و بخواهد که در گردون طاعت حق بماند؛ چون طاعت و نتیجه طاعت، هدف نهایی خلقت انسان را نشان داده و تحقق می‌بخشد.

(1) 1. جلال‌الدین سیوطی، جامع صغیر، ج 2، ص 207.

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 18

و اما مرگ، و این که کی بمیرم. در این باره، حضرت (ع) چه تعلیم عظیمی دارد که ای کاش! این هفتاد میلیون جمعیت، مخصوصاً مُفسدان، بی‌بندباران و گناهکارانش، این زنان و مردان رها شد از مدار دین، و این دخترانی که هزار و چهارصد سال پیش، خبر لباس، اوضاع و روابط نامشروعشان، اشک پیغمبر 6 را در آورده است. البته، خبر چنین کسانی، و نه دیدنشان. ای کاش! این‌ها همین يك جمل زین‌العابدین (ع) را درك و لمس می‌کردند که مسأله گناه و معصیت برای انسان چه مصیبتی هست.

(فَإِذَا كَانَ عُمُرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ): خدایا! به محض این که دیدی، برای اولین بار من زین‌العابدین (ع)

می‌خواهم، دچار

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 19

گناه شوم، هنوز که دچار آن گناه نشده‌ام، مرگم را برسان که من نباشم تا مرتکب آن گناه شوم.

آنچه بیان شد، تنها داستان يك جمل صحیفه است.

داستان تاثیرگذاری شگرف دعای توبه صحیفه

خدمت یکی از چهره‌های برجست علم، ایمان و امر به معروف و نهي از منکر، رسیدم که بعداً در سن صد و سه سالگی در شهری از دنیا رفت. او به من فرمود، الان مشغول به چه کاری هستی؟ آن وقتی که من در خدمتشان بودم، ایشان در سنّ نود و دو سالگی به سر می‌برد.

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 20

این شخص در این سن، يك لحظه هم آرام نبود و برای دین می‌چرخید و می‌نالید و غصّه می‌خورد. حتی در آن سن، در همان شهر از او که مجتهد بود، دعوت کردند که به دانشگاه برود و درس بدهد، و او هم با آن محاسن سفید و در سن نود سالگی، هر روز به دانشگاه می‌رفت، و هفته‌ای چهار روز هم پنج ساعت یا چهار ساعت به منبر می‌رفت. در عین حال، در کوچه و خیابان با مردم حرف می‌زد و آن‌ها را امر به معروف و نهي از منکر می‌کرد. او خیلی انسان والایی بود. او که از من پرسید در حال حاضر دارم چکار می‌کنم، گفتم، دارم صحیف سجادیه را شرح و تفسیر می‌کنم و اکنون به جلد پنجم رسیده‌ام؛ چون شرح فارسی مفصّلی بر

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 21

آن در ایران نبود و این برای اولین بار بود که این شرح و تفسیر بر صحیفه به میدان آمده بود که من در نهایت این شرح و تفسیر را با هفت جلد به اتمام رساندم. بعد هم پشیمان شدم؛ چون احساس می‌کردم این کار هنوز هم باید ادامه پیدا می‌کرد و به حدود بیست جلد می‌رسید، ولی برنامه‌ریزان کارهای من، برای نگارش بیش از این هفت جلد، سهمی از وقتم را برای نگارش نگذاشته بودند. البته، الان دوباره دارد کلّ برنامه‌هایم پایه‌ریزی جدیدی می‌شود و اگر خدا بخواهد و

من مهلت داشته باشم، می‌خواهم کلّ حیات زین‌العابدین (ع)، دعاها و آثار آن حضرت (ع) را در پنجاه جلد نظام دهم تا بتوانم از یکی از امامان، فرهنگی صد در صد را به

نگاهی به مقام امام زین‌العابدین (ع)، ص: 22

جهانیان ارایه بدهم. این که گفتم چنین شرح و تفسیری را دارم بر صحیفه می‌نویسم، چشمش پر از اشک شد و گفت: اگر میل دارید، من داستانی را در رابطه با صحیفه سجادیه، برای شما بگویم. گفتم: با کمال رغبت آن را می‌شنوم. او این داستان را که بعداً من آن را در تفسیر صحیفه سجادیه هم آورده‌ام، چنین برای من نقل کرد:

حدود سی سالم بود که در نجف جزء شاگردان درس آیت‌الله العظمی اصفهانی 1 بودم. ایام ماه رمضان مرحوم سید طلبه‌های خوش‌بیان را در مناطق شیعه‌نشین عراق پخش کرد. سهم ما به بصره افتاد. با یک روحانی درس خوانده متین از نجف حرکت کردیم و به بغداد آمدم

نگاهی به مقام امام زین‌العابدین (ع)، ص: 23

و از آن جا با قطار به بصره رفتیم. ماه مبارک رمضان را گذراندم و عید فطر هم تمام شد. بلیط قطار گرفتیم که به بغداد برگردیم و از آن جا هم به نجف برویم. کوپه قطار هم شش نفره بود و من و آن شیخ بزرگوار که آمدم سر جاهایمان در کوپه نشستیم، سه مرد لات و بی‌تریت به همراه زن بدکاره‌ای که اصلاً حجاب نداشت، وارد کوپ ما شدند. به رئیس قطار متوسل شدیم. او گفت که ما جا دیگری نداریم. ما که چاره‌ای نداشتیم، همان جا را قبول کردیم؛ چون درس داشت شروع می‌شد و ما باید برمی‌گشتیم. در همین گفتگو بودیم که قطار به راه افتاد. با خود گفتیم، با این مصیبت چکار کنیم؟ تصمیم گرفتیم تا بغداد سر خود را

نگاهی به مقام امام زین‌العابدین (ع)، ص: 24

پایین بیاندازیم و یا این که به سقف قطار نگاه کنیم. آنان مقداری که با هم پیش ما حرف زدند، دیدیم که اهل تسنن هستند، پنج و شش کیلومتری که قطار رفت، دیدیم آن‌ها از بساط خود تنبکی درآورده‌اند و یکی از آن‌ها شروع کرده به تنبک زدن و آن خاتم هم بلند شده که برقصد. در این بین، آن دو نفر دیگر از آن‌ها هم شروع کرده‌اند به تصنیف خواندن. به شیخ گفتم که چکار کنیم؟ گفت، من که می‌ترسم، و شما این کار را انجام بده؛ چون بالاخره تو عمامه‌ات

سیاه است و شاید اگر با این‌ها حرف بزنی، آن‌ها از کارهای خود خجالت بکشند. گفتم، آخر با این لات‌ها و با این چاقوکش‌ها، آن هم با این زن، چه چیزی می‌توانم به آن‌ها

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 25

بگویم. تصنیف خواندن آن‌ها به عربی همین‌طور داشت اوج می‌گرفت؛ می‌زدند و می‌رقصیدند. آهسته آهسته هر چهار تایی آن‌ها شکل کارشان را جوری کردند که به ما بفهمانند که به مسخره گرفته شده‌ایم. ایشان می‌فرمود که فلائی! هیچ راهی برای ما نمانده، جز این که بلند شوم و بساطم را باز کنم؛ صحیف سجادی کهن چاپ سنگی ام را از توی بقچه‌ام درآورم، و بگذارم بر روی همان صندلی قطار، و دعای مربوط به توب حضرت زین العابدین (ع) را باز کنم که در آن، ناله‌هایی حضرت (ع) به خدا می‌کند و التماسی برای آمرزش به پروردگار دارد که دل سنگ را آتش می‌زد. این دعا جوری تنظیم شده که انگار

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 26

زین العابدین (ع) گناه‌کارترین گناهکاران جهان است. بعد با صدای روضه شروع کردم به خواندن و در قلب خود، متوسل به زین العابدین (ع) شدم و گفتم: یا بن‌رسول‌الله! کلید حلّ مشکل ما شما هستید و کاری از دست ما بر نمی‌آید، و اگر آن‌ها تنها به ما دو ضربه چاقو را بزنند، کار ما تمام می‌شود و کسی هم از ما دفاع نمی‌کند. خطّ اول و خطّ دوم دعا را که خواندم و همین‌طور داشت به پهنای صورتم، از چشمانم اشک می‌آمد که شنیدم صدای تنبک کم شد و بعد هم اصلاً خاموش شد و زن هم از رقصیدن ایستاد و در جای خودش نشست و دو تایی دیگرشان هم از تصنیف خوانی افتادند. به نیمه دعا که رسیدم، دیدم آن زن بلند شد و

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 27

چادرش را درآورد و بر سرش گذاشت و صورتش را هم چسباند به دیوار اتاق قطار و شروع کرد به گریه کردن. آن‌ها که می‌خواستند نزدیک شهری نرسیده به بغداد پیاده شوند، به من گفتند، ای آقا! این چه کتابی است؟ گفتم که این کتاب، جان من است. گفتند که این کتاب را به ما بده. گفتم: برای من، این کتاب، از این دنیا و از این عالم، بیش‌تر ارزش دارد. هر چند در دلم می‌خواستم کتاب را به آن‌ها بدهم، اما با نشان دادن امتناع از دادن کتاب، می‌خواستم ارزش کتاب

را به آنها نشان بدهم. برای همین سخنم را در دلبستگی ام به کتاب صحیفه ادامه دادم و گفتم: برای من، قیمت این کتاب، از همه عالم هم

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 28

بالتر است، پس برای چی آن را به شما بدهم. من برای لحظه‌ای نمی‌توانم این کتاب را از خودم جدا کنم. آنها گریه کردند و گفتند: آقا! لباس نشان می‌دهد که از اولاد پیغمبر هستی، به حق پیغمبر، این کتاب را خودت به ما بده. تو که دیدی ما کی هستیم. اگر آن را به ما ندهی، به زور هم که شده آن را از تو می‌گیریم. گفتم: باشد. ولی اول بگذارید که من بگویم که این کتاب از چه کسی است؟ شما وجود مبارك حضرت ابی‌عبدالله الحسین (ع) را می‌شناسید. همین که اسم ابی‌عبدالله (ع) را بردم، آنها بیش‌تر منقلب شدند و گفتند، بله، ما او را می‌شناسیم. گفتم: حضرت سیدالشهداء (ع) پسری داشت به نام علی بن حسین،

نگاهی به مقام امام زین العابدین (ع)، ص: 29

زین‌العابدین (ع). این کتاب، دعاها و نیایش‌های او است. گفتند که آقا سید! ایستگاه مقصد ما نزدیک است، ما چهار نفر را شیعه کن تا دستمان پاك باشد که بتوانیم این کتاب را بگیریم. من کتاب را با گریه به آنها دادم و آنها هم با گریه از ما خداحافظی کردند. موقع خداحافظی، آن زن به ما گفت، شما من را نجات دادید. من بیدار نبودم. من خواب بودم:

مرده بودم، به سخن‌های تو گشتم زنده

خفته بودم، صفت حسن تو بیدارم «1»